

خبر سازان

درخواست «حاتمی‌کیا» از مسوولان سینما:

برای «ج» هیات تحقیق وتقصی بگذارید



● **شرق:** ابراهیم حاتمی‌کیا بعد از سخنان جنجالی اش در برنامه «هفت»، اخیراً نامه‌ای را به مناسبت هفته دفاع مقدس نوشته و در اختیار «روایت»-تشریه روزانه جشنواره سیزدهم مقاومت- قرار داده است. متن نامه به این شرح است: «متأسفانه واژه ترکیبی «سینمای فاخر» از همان ابتدا همه اذهان را به ناکیآلودی معطوف می‌کند که نتیجه آن در مجموع منجر به فیلم‌هایی ماندگار و به آن مرادی که از کلمه «فاخر» در اذهان عمومی باید نقش بندد، نمی‌تاجد. این لفظ «فاخر» مثل نامیدن سینمای دفاع مقدس شده است. یعنی با پسوند مقدس، دیگر تکلیف مشخص است و شما راهی جز در دایره ایجاد شده ندارید که صحبت کنید. کاش مقدس بودن این دفاع دغدغه هنرمند می‌شد که در پی اثبات آن باشد. این شکل دیدن، کمی ذهن را تنبیل می‌کند. خدا کند دچار سوبرداشت نشده باشید من در مقدس بودن این دفاع هیچ شکی ندارم، ولی این عنوان دروش جزیمتی است که ذهن فیلمساز تنبیل و عادت کرده را به دنبال یافتن مفهوم این تقدس نمی‌برد و مشکل از همین‌جا آغاز می‌شود. همه در این شبهه‌بازار داد می‌زنیم که متاعمان دفاع مقدسی‌است، بی‌آنکه به آنه آن دقت کرده باشیم. حال از اینجا پلی می‌زنم به این سینمای فاخر. آیا کسی هست که از فاخر بودن بدش بیاید و آن را بد بداند. واژه و صفتی زیبا که منتسب‌شدن اثر هنری به آن، لقب خوبی است. خدا را شکر که نتگ‌نظران فرصت‌طلب به این واژه حمله کردند و آن را در جامعه هنری به ناسازی تبدیل کرده‌اند که دیگر نمی‌شود به آن افتخار کرد. الان سینمای فاخر مترافق شده است با فیلم‌های چندمیلیاردی، فیلم‌هایی که به‌دلیل هزینه بالای آن قطعاً بیت‌المال هزینه‌اش را پرداخته و باالمال کسی دغدغه فروش و بازگشت سرمایه آن را ندارد. یعنی از همان ابتدا تکلیف فیلمساز روشن است که چون امید بازگشت مالی وجود ندارد، پس دیگر دلیلی هم برای اقناع کردن مخاطب وجود ندارد. فاخر بودن، لقب بوداری است. فاخر بودن بوی دلار می‌دهد. بوی بریزوباش‌های عجیب‌وغریب و بوی دستمزدهای آجتانی. بازگرن این سینما بیشترین بار را می‌نهند و جالب آنکه در مصاحبه‌های‌شان به این سینما حمله می‌کنند و اگر روشن بشود آن را سینمای نفتی می‌نامند و انگار نه انگار خودشان برای حضورشان در این پروژه‌های نفتی بول‌ها گرفته‌اند. البته فیلمساز نیز آلوده است. فیلمساز وقتی نام جنگ به میان می‌آید، خبر از عظمت می‌دهد. اگر روزگار آنالوگ بود، دم از ساختن فیلم ۲۰۰میلیمتری می‌زد، ولی در این ایام که گنگایو رخت بسته، صحبت از دکورهای با عظمت می‌کنند. از جلوه‌های عجیب‌وغریب می‌گویند و الی ماشاءالله انتظاراتی که باید با دلار از آن‌سوی مرزها وارد کرد. فاخر بودن اسم رمزی است که مردان دولتی فرهنگ، بودجه جاگانه از خزانه بیت‌المال طلب کنند. این اسم رمز بهترین تحریک‌کننده‌ایست که دست و دل نمایندگان را می‌راند که پول به سینما واریز کنند. به اعتقاد من سینمای مظلوم جنگ، ما نیاز به فاخری ندارم. مگر سالیان قبل که این عنوان نبوده، سینمای فاخر وجود نداشته است. مگر فیلم‌های امثال مرحوم ملاقلی‌پور و تبریزی از این قماش نبوده‌اند. این عنوان دهان پرکن حامل ویروس فساد برای سینما بوده‌است. آنهایی که مدعی‌اند دلشان برای سینمای دفاع مقدس می‌تبد و سزوسال امثال ما را دارند، چرا تا به حال قدم رنجه نفرمودند. این سینمای مظلوم اکنون با این عنوان به مسلخ کشیده شده است. سینمای ورشکسته ما با این علوان مختر نمی‌شود. مشکل جای دیگر است. بگردیم عزیزان. بگردیم. از خود من شروع کنید. با فیلم «ج» شروع کنیم. هیات تحقیق وتقصی بگذارید، به برای فیلم‌های ساخته‌شده و هم برای فیلم‌هایی که با این عنوان قصد ورود به سینما دارند. ببینیم جوفروشان گندمنمای مدعی چه کسانی هستند. با علی‌اقبال ذکر است به تازگی در شبکه‌های اجتماعی سخنرانی‌ای از عباس کیارستمی پخش شده که به نظر می‌رسد در پاسخ به صحبت‌های اخیر حاتمی‌کیاست؛ این درحالی است که کیارستمی این سخنان را سال گذشته در دانشگاه سیراکیوز آمریکا عنوان کرده بود و ربطی به گفته‌های اخیر حاتمی‌کیا نداشت.

خبر

تمدید مهلت ار سال آثار به جشنواره «بمانی»

● **شرق:** دربی نقاضای فیلمسازان و علاقه‌مندان حوزه‌های مرتبط با جشنواره فیلم کوتاه بمانی، دبیرخانه تصمیم به تمدید مهلت ارسال آثار گرفت. این تصمیم به دلیل تمس‌های و پیگیری‌های مستمر فیلمسازان عرصه میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، مبنی بر عدم زمان کافی برای تولید فیلم‌های جدید بود که دبیرخانه به منظور پویایی و پربارتر شدن جشنواره با این درخواست موافقت کرد. دبیرخانه جشنواره فیلم کوتاه بمانی، مهلت ارسال آثار را تا تاریخ ۱۵آبان ماه سال جاری تمدید کرده و از تمام فیلمسازان درخواست کرد حداکثر تا زمان اعلام‌شده فیلم‌های خود را به دبیرخانه ارسال نمایند. لازم به ذکر است این جشنواره در دویوش دولسانی و مستند با موضوع ثبت ایران و ایرانی و با محورهای ایرانگردی، صنایع دستی، آداب و سنت‌ها و میراث فرهنگی برگزار می‌شود.

۳۰شهریور مصادف با سالروز درگذشت پرویز مشکاتیان آهنگساز، موسیقیدان، استاد دانشگاه و نوازنده سنتور بود؛ هنرمندی که غم‌ها و شادی‌های مردم را با مضارب طلایی خود استنادانه به‌تصویر می‌کشید؛ او که تصویر رنگ‌های پاییز را در «خزان» و «سر عشق» را

در «آستان جانان» هویدا کرد. هنوز هنردوستان مراسم تشییع و همراهی سسرو آزاد موسیقیدان ایران را فراموش نکرده‌اند، مراسمی که چهارمهر۸۸ در نیشابور زادگاه استاد مشکاتیان برگزار شد و ۱۵هزار نفر جمعیت آمدند تا خالق خزان را تا آرامگاه ابدی‌اش همراهی کنند. بهمهانه سالروز درگذشت این استاد بزرگ موسیقی که آلبوم‌های بسیاری مانند چاووش، بیداده، خلوت‌گزیده، صبح مشتاقان، قاصدک، گنبد مینا، سر عشق، کنج صبوری، تما و... را نوازندگی یا آهنگسازی کرده با خواهر و همسر خواهر او که دوست استاد بود به گفت‌وگو نشستیم.

کودکی

از جایگاه موسیقی در خانواده استاد می‌پرسم، چراکه حسن مشکاتیان؛ پدر پرویز مشکاتیان نیز استاد سنتورنوازی بود. پروین مشکاتیان خواهر استاد صحبت‌های خود را چنین آغاز می‌کند: «به‌یاد دارم که تمام سازه‌های ایران در منزل ما وجود داشت و پدرم ما را برای یادگیری موسیقی مجبور نمی‌کرد ولی هرکدام از ما به طرف سازی که تمایل داشتیم، رفتیم و همه اهل موسیقی بودیم. هر کدام یکساز یاد گرفتیم ولی با گذشت زمان دیگر دنبال ساز نرفتنیم اما پرویز از همان کودکی و در گذر زمان همیشه نوازندگی را به‌صورت جدی ادامه می‌داد؛ پدرم برای پرویز یک سنتور کوچک گرفته بود که من سلازی به آن کوچکی ندیده بودم. پرویز از پنج‌سالگی با همین سنتور دست‌ورزی می‌کرد، من کوچک‌تر از پرویز بودم و با او دوسال اختلاف سنی داشتیم. یک‌روز پدرم از تهران آمد و یک دایره‌زنگی کوچک قرمز رنگ برآیم آورد. فوق‌العاده عارفه نشان دادم و دف را به‌وسیله همان دایره‌زنگی یاد گرفتم، انگار همین دیروز بود که با پرویز در عالم کودکی نوازندگی می‌کردیم، وقتی در سال‌های کودکی در یکی از محله‌های نیشابور سکونت داشتیم یک کوچه بود که به اصطلاح گویش نیشابور به آن - زر دالو- می‌گفتند به محله‌های نیشابور سکونت داشتیم یک کوچه بود که به اصطلاح گویش نیشابور به آن - زر دالو- می‌گفتند به معنی دالان سرپوشیده که محل تجمع همسایه‌ها برای انجام کارهای دسته‌جمعی و دیدوبازدید بود. اولین کاری که با پرویز کردیم این بود که یک کنسرت کودکانه راه انداختیم. در همان پنج یا شش‌سالگی پرویز بود که تمام بچه‌های محل را جمع کردیم و پرویز با سنتور و من با همان دایرام نوازندگی می‌کردیم و شعرهای کودکانه می‌خواندیم. آن به بعد چندین بار برای یک‌جمله‌ها در عالم کودکی نوازندگی کرده و من خودم بسیار ذوق‌زده می‌شدم ولی اجرای اولین کنسرت جدی پرویز در گردهمایی دانش‌آموزان مدرسه امیر معزز، نیشابور در سال ۴۲ بود وقتی پرویز هشت‌سالش بود و در دوره دبیرستان با شرکت در اردوها و مسابقات هنری به مقام‌های متعددی دست یافت و در اردوگاه امیر با استادان موسیقی آشنا شد. تا دوره دیپلم استاد پرویز، پدرم بود و بعد از آن پرویز برای کلاس‌های کنکور به تهران رفت. پدرم همیشه به او می‌گفت نمی‌خواهم موسیقی، شغل تو باشد به همین دلیل پرویز در دانشگاه

«استاد» به روایت خانواده‌اش

مشکاتیان، عاشق ایران و نیشابور بود

سیمین سلیمانی



شجریان (وسط) و مشکاتیان (سمت راست) در اجرای مشترک آلبوم «چپ»

مشکاتیان فعالیت داشتند؛ آشنایی آقای شجریان و آقای مشکاتیان نیز در جشن هنر شیراز اتفاق افتاد. آنها به برنامه‌ای در ایل بختیاری در سیاه‌چادر دعوت شدند و در اولین برخورد ساعت‌ها با یکدیگر به گفت‌وگو پرداخته و یک‌شب به‌یادماندنی اتفاق می‌افتد.»

پروین، خواهر استاد ادامه می‌دهد: «ما پنج‌فرزند بودیم؛ دوپدرار و سه‌خواهر. پرویز و کمال برادران من هستند. کمال در آمریکا زندگی می‌کند و خیلی هم به پرویز می‌گفت که آنجا برو ولی پرویز همیشه می‌گفت هیچ‌وقت کشورم را ترک نمی‌کنم. او بسیار عاشق ایران و نیشابور بود و چندبار که صحبتی پیش آمده بود گفته بود هر موقع از دنیا رافتم مرا در نیشابور به خاک بسپارند.»

درگذشت چاووش موسیقی

پروین درباره چگونگی مرگ برادر می‌گوید: «تا ساعت دو یا فرزندانش آوا و آیین، بیدار بودند، بعد برای استراحت به اتاق خود می‌روند که آوا صدای گرفتن‌شماره را از اتاق استاد می‌شنود. به اتاق ایشان می‌رود و جوابی این می‌شود که پدرش با چه کسی دارد صحبت می‌کند. پرویز هم گویا در جواب او گفته برای اینکه به همسایه یادآوری کنم قرص آنتی‌بیوتیک خود را بخورد یا او تماس گرفتم. صبح آیین به اتاق پدرش می‌رود و فکر می‌کند پدرش خواب است، برای او یادداشت می‌گذارد و بعد آوا طبق معمول صبحانه حاضر می‌کند ولی از پدرش خبری نیست. به اتاق او می‌رود و هر چه پدرش را صدا می‌زند جوابی نمی‌شنود و متوجه می‌شود که پدرش از دنیا رفته است.»

خواهر مشکاتیان اشک در چشم‌هایش حلقه می‌زند. ادامه می‌دهد: «پرویز روحیه بسیار حساسی داشت. او با کوچک‌ترین مساله می‌شکست.» از چگونگی دفن او در نیشابور می‌پرسم. می‌گوید: «خود پرویز و خانواده‌اش دوست داشتند که در نیشابور به خاک سپرده شود. از طرفی مردم نیشابور هم خیلی خواستار دفن استاد در اینجا بودند. ما هیچ‌وقت حضور ۱۵هزار نفری مردم نیشابور و تعطیلی مغازه‌ها و بانک‌ها را به صورت خودجوش فراموش نمی‌کنیم و از شهروندان نیشابوری بسپارمونتوینم.»

ایرج اشرف‌زاده درباره خصایص اخلاقی مشکاتیان می‌گوید: «از زمانی که گروه عارف را تشکیل دادند تا

زمانی که با جوان‌ترها کار می‌کردند تعداد اعضای گروه زیاد بودند. ایشان بسیار حساسیت داشتند و برای تک‌تک اعضای گروه احترام خاصی قابل بودند و به یک‌اندازه حتی به آنها دستمزد می‌دادند و حتی دستمزد خودشان را برابر با آنها قرار می‌دادند. بارها به من گفته بودند که اگر من به‌عنوان سرپرست گروه، آهنگساز و تنظیم‌کننده تفاوتی در زمان اجرا و یا نوع احترام و پرداخت دستمزد برای اعضا قابل شوم درست نیست چراکه دوست دارم هر کسی به هر سزای علاقمند است بدون درنظر گرفتن دغدغه خاصی در او هنر تجلی و رشد پیدا کند؛ ایشان شخصیت بسیار مطالعه‌گری داشت و بسیار کتاب‌های ادبیات و فلسفه را می‌خواند و با استادان ادبیات نظیر هوشنگ ابتهاج، فریدون مشیری و همشهری خودمان تعریف می‌کرد در عین حال با یک‌جریان ساده واقعا می‌شکست و روحش آزاده می‌شد. وقتی درخانه پدری در نیشابور جمع می‌شدیم همه را دورهم جمع می‌کرد و چندروزی که از تهران به نیشابور می‌آمد باید همه کنار هم می‌بودند او عاشقانه وطن خود را دوست داشت. وقتی پس از کسب موفقیت در ایتالیا به ایشان کرسی دانشگاه و خانه و... پیشنهاد شده بود قبول نکرد. می‌گفت دوست دارم وقتی چشم باز می‌کنم چشمم به دماوند بیفتد و اگر در نیشابور هستم نگاهم به سوی کوه‌های بینالدو باشد.»

پروین از روحیات برادرش نیز برای ما می‌گوید: «پرویز بسیار شوخ‌طبع بود و البته علاقه زیادی به گویش نیشابوری داشت و لطیفه‌های زیادی را با این گویش تعریف می‌کرد در عین حال با یک‌جریان ساده واقعا می‌شکست و روحش آزاده می‌شد. وقتی درخانه پدری در نیشابور جمع می‌شدیم همه را دورهم جمع می‌کرد و چندروزی که از تهران به نیشابور می‌آمد باید همه کنار هم می‌بودند او عاشقانه وطن خود را دوست داشت. وقتی پس از کسب موفقیت در ایتالیا به ایشان کرسی دانشگاه و خانه و... پیشنهاد شده بود قبول نکرد. می‌گفت دوست دارم وقتی چشم باز می‌کنم چشمم به دماوند بیفتد و اگر در نیشابور هستم نگاهم به سوی کوه‌های بینالدو باشد.»

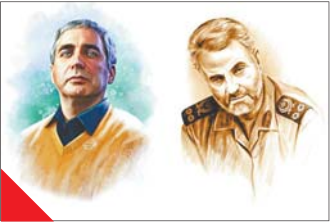
قرار ما با خانواده استاد مشکاتیان در شب درگذشت ایشان است. صحبت‌هایمان بیش از دوساعت به طول می‌انجامد. پس از اینکه مصاحبه به اتمام رسید به اتفاق خانواده استاد به آرامگاه ایشان که در محوطه بیرونی باغ عطار و در جوار مقبره عطار نیشابوری است می‌رویم. چنددقیقه‌ای به یاد استاد سکوت می‌کنیم، استادی که بسیار به شیخ‌عطار نیشابوری علاقه داشت، گرچه مردم هنردوست نیشابور در مراسم خاکسپاری این استاد فرهیخته از هیچ‌چیز فروگذار نکردند اما متأسفانه مسوولان شهرستان که وعده زیادی برای ساخت آرامگاه استاد داده بودند به هیچ‌کدام از وعده‌هایشان عمل نکردند. مردم نیشابور همچنان از مسوولان خود انتظار دارند آرامگاه این هنرمند بزرگ را با معماری خاص همانند آرامگاه‌های خیام و کمال‌الملک و... بسازند. گرچه در حال حاضر نیز نیشابوریان گاه بعد از نیمه‌شب به‌سر مزار استاد می‌روند و گاهی خود مردم با خانواده لحظات خوششان را مثل سال تحویل در سر مزار پرویز مشکاتیان می‌گذرانند.

به سنگ آرامگاه مشکاتیان نگاه می‌کنم. روی آن نوشته شده: «سرو آزاد»؛ سروی که قد برافراشته بر آسمان موسیقی ایران همچنان سبز و ماناست، آزاد و راه‌سروی که ریشه‌هایش را بیداد هیچ خزانی از بین نخواهد برد هرچند همچون موس گل و لاله بهار عمر درازی نداشت اما اثرزی ابعاد وجودی و روح بلندش در آثار او کاملاً پیداست و جان هر عاشقی را نوازش می‌کند.

چهره روز

سردار قاسم سلیمانی خطاب به حاتمی‌کیا:

به سیمرغ‌های دنیوی فکر نکنید



طرح: بهیر

● **شرق:** چندروز بعد از انتشار خبر نامه سردار قاسم سلیمانی به ابراهیم حاتمی‌کیا، این نامه، دومهر همزمان با روز تولد این فیلمساز منتشر شده است؛ نامه‌ای که سلیمانی در آن حاتمی‌کیا را «سردار هنر» خوانده است. در این نامه که سایت فیلم «ج» آن را منتشر کرده، می‌خوانیم: «بسم‌الله‌رحمن‌الرحیم به: سردار هنر برادر عزیز جناب آقای حاتمی‌کیا از: سرباز اسلام و ایران، با سلام؛

فرصتی شد پس از مدت‌ها فیلم «ج» را ببینم. با دیدن آن صحنه‌ها به یاد غربت دیروز ایرانی‌ترین ایرانی‌ها و اسلامی‌ترین اسلامی‌ها، ایناگران فداکاری که فرصت یافتید با هنر قابل تقدیر خود یک نمونه از هزاران نمونه اعجاب‌آور آنان را به تصویر بکشاید و بر مظلومیت امروز همان چهره‌های فراموش‌شده گریه کردم.

برادرم از طعنه‌ها و سرزنش‌ها نهراسید و به سیمرغ‌های دنیوی هم فکر نکنید و این راه را ادامه دهید. سیمرغ شما وجدان‌های بیدارشده، در اثر این حقیقت ارزشمند ارایه‌شده و اشک‌های غلغلتی است که بر گونه‌ها جاری ساختید. جنت الهی بر خسته‌از دعای مادران شهیدان و مجروحین سال‌ها بر بستر افتاده، مبارکتان باد. برادرت قاسم سلیمانی»

زیر آسمان فیروزه ای

رونمایی از داستان‌های سیدمهدی شجاعی در آلمان

● **مهر:** گزیده‌ای از ۱۹ داستان کوتاه سیدمهدی شجاعی که از سوی کارولین کراس‌کری به زبان انگلیسی ترجمه شده، در دومین‌روز از نمایشگاه بین‌المللی کتاب فرانکفورت با حضور سفیر جمهوری اسلامی‌ایران در آلمان رونمایی می‌شود. این کتاب شامل ۱۹ داستان کوتاه و نیمه‌بلند شجاعی است که به انتخاب خود وی در این کتاب قرار گرفته و توسط کارولین کراس‌کری به زبان انگلیسی ترجمه شده‌است. بر اساس این گزارش، این داستان‌ها به‌نوعی از نظر محتوایی همگی به یک خانواده اختصاص دارند و به‌هم بسیار نزدیک هستند. از سویی در کنار این پندآموزی نوعی طعم طنز منحصر‌بفرد نیز در داستان‌های این کتاب وجود دارد که لحن جدی این داستان‌ها را دلنشین‌تر می‌کند. ترجمه‌انگلیسی این کتاب با عنوان «in the twinkling of an eye» از سوی انتشارات شمع و مه منتشر شده است. کارولین کراس‌کری پیش از این نیز ترجمه رمان «مورکاسی یا دموقراضه» شجاعی را نیز توسط همین ناشر روانه بازار کتاب کرده است.

عیادت مدیر کل هنرهای نمایشی از داوود رشیدی

● مدیر کل هنرهای نمایشی به‌همراه عباس جوانمرد، دکتر خاکی و دکتر طباطبایی از داوود رشیدی عیادت کردند. حسین طاهری، به‌همراه عباس جوانمرد، محمدرضا خاکی، حسین علی طباطبایی و سیداشرف طباطبایی به منزل داوود رشیدی رفته و جوای احوال وی شدند. در این دیدار صمیمانه، حسین طاهری از رشیدی به‌عنوان یکی از بزرگان و پایه‌گذاران تئاتر نوین ایران یاد و اظهار امیدواری کرد که با بهبود نسبی وی، شاهد آثار ارزشمند او بر صحنه‌های تئاتر باشیم. در ادامه، جوانمرد، خاکی و طباطبایی به‌ذکر خاطراتی از رشیدی پرداخته و برای ایشان آرزوی سلامتی کردند. در پایان نیز داوود رشیدی، ضمن تشکر و قدردانی از این ملاقات، بیان کرد که دل‌تنگ صحنه‌های تئاتر بوده و امیدوار است که دوباره با کارگردانی یک‌نماینش به صحنه بازگردد. گفتنی است در این دیدار صمیمانه احترام‌السادات برومند، همسر رشیدی نیز حضور داشت.

اصلاحیه



آگهی مناقصه عمومی یک مرحله ای نوبت اول به شماره ۶۴۷ مورخ ۱۳/۰۷/۰۲ به موضوع آماده سازی زمین جمعه بازار مربوط به سازمان میادین شهرداری اهواز ملغی میباشد.

روابط عمومی و امور بین الملل شهرداری اهواز

هنر

روایت بهمن طالبی نژاد از نمایشگاه جدیدش:

زیر سایه یک اسم خاص بودن سخت است

عسل عباسیان



بهمن طالبی نژاد

✎ **تلفیق این دو سبک، با توجه به جهان کاملاً متفاوتی که دارند چطور میسر شد؟**

در کارهای قدیمی‌تر که دوسال پیش در گالری گلستان به نمایش درآمدند به‌طور ناخودآگاه آلمان‌هایی به‌وجود آمده بود که حال‌وهوای ایرانی داشتند و مورد استقبال مخاطب قرار گرفتند. برای همین این‌بار هم سعی کردم عامدانه و البته وفادار به انتزاع، از این آلمان‌ها استفاده کنم. استفاده از رنگ طلایی و ترکیب آن با رنگ‌های گرم و به‌کارگیری حرکات مارپیچ (اسپیرال) و عناصر تکرار شونده، از جمله این‌ها است.

✎ **در نقاشی‌هایتان تا چه اندازه از سایر هنرها الهام می‌گیرید؟**

در سبک اکسپرسیونیسم انتزاعی خصوصیات خود هنرمند هم به اندازه خصوصیات اثرش مهم است. برای همین هنرمند در این عرصه باید ناگهی جامع و چندبعدی داشته باشد و ذهنش را باز بگذارد و پذیرای همه‌چیز باشد تا بتواند در خلق اثرش موفق باشد. تحصیلات و حرفه من در زمینه گرافیک است و سال‌هاست با مطبوعات فرهنگی، هنری و سینمایی همکاری می‌کنم ولی همیشه به‌عنوان یک هنرجو و مخاطب جدی به‌دنبال شناخت و فعالیت

که رویه‌روی اثر قرار می‌گیرد. در این سبک ترکیب رنگ، ضرب قلم‌ها و تمام

اکتسه‌ای هنرمند هنگام خلق اثر در بطن اثر جاری می‌شود و هر مخاطبی می‌تواند برداشت خودش را از تابلو داشته باشد. درست است که این‌روزها انتزاع کمرنگ شده و همه دنبال نقاشی‌فیگوراتیو یا پرפורمنس‌آرت هستند؛ ولی اکسپرسیونیسم انتزاعی همچنان مخاطبان خودش را دارد.

✎ **به چه منظور این سبک آمریکایی را با سبک ایرانی مکتب سقاخانه تلفیق کرده‌اید؟**

اکسپرسیونیسم انتزاعی سبکی غربی است که در دهه ۵۰ میلادی در آمریکا به‌وجود آمد و هنرمندان شاخص آن جکسون پولاک و مارک روتکو با خلق آثارشان دیگر حرفی برای گفتن باقی نگذاشت‌اند. از آن طرف خود ما در دهه ۵۰ خورشیدی هنرمندان نوگرا و غرب‌فته‌ای مثل زنده‌رودی و وزیری‌مقدم و تناولی داشتیم که مکتب سقاخانه را ابداع کردند و با حذف فرم و فیگور به انتزاع نزدیک شدند. من هم به‌عنوان یک هنرمند ایرانی برای ارتباط برقرار کردن با مخاطبان ایرانی یا خارجی باید راهی تازه پیدا می‌کردم و به‌نظر من ترکیب این دو سبک مورد علاقه‌ام، بهترین گزینه بود.